



شماره نوزدهم
بهار ۱۳۹۱
صفحات ۱۰۵-۱۲۰

بررسی نقش پادافره پیمان شکنی در ماجرای مرگ اسفندیار

لیلا حق پرست *

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر مه‌دخت پورخالقی چترودی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

این پژوهش به بررسی تأثیر عاملی ناگفته در مرگ اسفندیار می‌پردازد که تاکنون به آن توجه نشده‌است. بر این اساس، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که تقدیر چگونه با پشتوانه ایزد مهر در تعیین سرنوشت اسفندیار ایفای نقش می‌کند. یکی از خویشکامی‌های ایزد مهر نگاه‌بانی از پیمان‌هاست و او کسانی را که به عهدهای خود وفا نمی‌کنند، به سختی مجازات می‌کند. گشتاسب نیز که پیوسته بر سر اعطای تاج و تخت به اسفندیار، با او پیمان‌های بی‌اساس می‌بندد، شایسته این پادافره است که طبق متن مهریشت، ایزد مهر فرزند برومند و جوانش را از وی بستاند. به همین دلیل است که میان رستم و اسفندیار نبردی درمی‌گیرد و رستم به‌ناگزیر تقدیر، دست به خون اسفندیار می‌آلاید.

واژگان کلیدی: گشتاسب، اسفندیار، ایزد مهر، پیمان، مه‌دروج

*leila_haghparast@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۵/۲

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۷/۶

۱- مقدمه

داستان‌های شاهنامه بیان ملموس و روایی اساطیر و باورهای کهن مردم ایران است که از گذشته‌های بسیار دور تا عصر سرایش حماسه ملی ایران، سینه به سینه گشته و در هر روایتی، صیقلی نو پذیرفته‌است. ممکن است میان ظاهر روایات شاهنامه و متون کهن ایران باستان - که حاوی اشاراتی به شخصیت‌های اساطیری و حماسی‌اند - تفاوت‌هایی ایجاد شده باشد، اما در بن‌مایه و باورهای آیینی و مذهبی که به شاهنامه رسیده‌است، شباهت‌های چشمگیری دیده می‌شود.

یکی از داستان‌هایی که در این قاعده می‌گنجد، داستان گشتاسب و فرزند او اسفندیار است. این هر دو تن در نوشته‌های مزدایی ایرانیان مقدس دانسته می‌شوند و در وصف آنها سرودها و روایت‌هایی آمده‌است. گشتاسب یکی از پادشاهان کیانی است که زرتشت در عصر او ظهور می‌کند؛ او حامی و پشتیبان زرتشت می‌شود و فرزندش اسفندیار برای تبلیغ و گسترش دین زرتشتی در سراسر سرزمین‌های تحت حاکمیت ایران بسیار می‌کوشد. نام و ستایش گشتاسب در *اوستا* و متون پهلوی به کرات آمده و او پادشاهی نیک و پیرو راستی معرفی شده‌است.

مقام گشتاسب در *گات‌ها* به حدی است که بیان می‌شود به پاس یاور زرتشت و حمایت از او، اهورامزدا به وی زندگی جاوید بخشیده و او را در سرای یگانه خود جای داده‌است (اوستا: یسنای ۴۶، بند ۱۴-۱۳)؛ همچنین او دارای فرّ کیانی مزداآفریده است (همان: زامیادیش، بند ۸۴). گویاترین تصویری که از گشتاسب در متون دینی باستان هست، در این عبارت *زامیادیش* خلاصه می‌شود:

کی گشتاسپ... که دینی اندیشید، که دینی سخن گفت، که دینی رفتار کرد. بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوان دشمن [خوی] را از اشونان براند (همان).

دو نوشته به زبان اوستایی نیز به نام‌های «ویشتاسب‌یشت» و «آفرین پیامبر زرتشت» در دست است که حاوی درود زرتشت به کی گشتاسب است (پورداو، ۱۳۵۷: ۷۵).

اسفندیار نیز در متون مزدایی، اعتباری کمتر از پدر ندارد. نام او که در *اوستا* به صورت سپنتودات (Spento Dāta) و در پهلوی به شکل سپنددات (Spanddāt) هر دو به معنی «آفریده مقدس» آمده‌است (عفیفی، ۱۳۸۳: ۴۳۶)، خود نشانه اهمیت ویژه او در اساطیر ایران است. در *فروردین‌یشت*، فروهر اسفندیار «دلیر و پاک‌دین» ستایش شده

(پورداد، ۲۵۳۶: ۲۸۵) و بیشترین شرح رشادت‌ها و اعمال نیک و دین‌گستر اسفندیار در یادگار زیریران آمده‌است.

بخش‌های مفصلی از شاهنامه به کردارهای این پدر و پسر اختصاص دارد؛ با این حال، شاید شبیه‌ترین برش داستان گشتاسب و اسفندیار شاهنامه با متون دینی زرتشتی، هزاربیتی است که فردوسی از دقیقی نقل کرده‌است. روایت دقیقی شامل چگونگی دین‌آوری زرتشت و گرویدن گشتاسب به دین زرتشتی است که پس از آن به دستور او، اسفندیار به گسترش و تبلیغ دین بهی کمر می‌بندد. سایر بخش‌های شاهنامه تفاوت‌هایی با متون دینی باستانی ایرانیان دارند. در شاهنامه گشتاسب شاهی خودکامه تصویر می‌شود که تشنهٔ مسند پادشاهی است. او هنگامی که هنوز نوبت فرمانروایی‌اش نرسیده‌است، خواستار سلطنت پدر می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷) و خود نیز با نیرنگ پیمان دروغین، مانع دست‌یابی فرزند به تخت شاهی می‌گردد. اسفندیار نیز برخلاف روایات دینی، در نقل شاهنامه شاهداده‌ای قدرت‌طلب و عاصی است که برای کسب قدرت حاضر است به سیستان برود و با رستم بر سر دست‌بسته بردن او به دربار نبرد کند.

بنابراین میان تصویری که در متون باستانی از گشتاسب و اسفندیار ایجاد شده و وصف آنها در حماسهٔ ملی، تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این تفاوت‌ها به داستان رستم و اسفندیار نیز انتشار می‌یابد و ظاهر داستان را مغایر با موضع‌گیری‌های دینی و اسطوره‌ای کهن نشان می‌دهد. اما آنچه موضوع اختصاصی پژوهش ماست، اثبات این امر است که حتی در چنین داستانی که وصف شخصیت‌ها به کلی با تصویر آنها در اساطیر ایران مغایر است، می‌توان از معتقدات آیینی پیش از شاهنامه ردی یافت. اگر سرنوشت اسفندیار را براساس اتفاقاتی که در رابطه‌اش با گشتاسب رقم می‌خورد بررسی کنیم، به نکات جالب توجهی برمی‌خوریم که بیان می‌کند اگرچه ظاهر داستان، چندان شباهت یا رابطه‌ای با باورهای کهن ایرانیان نشان نمی‌دهد، در برخی اجزای آن نشانه‌هایی هست که تأثیر انکارناشدنی این باورها را بر روایت آشکار می‌کند. یکی از برجسته‌ترین خصلت‌های متفاوت گشتاسب در شاهنامه، پیمان‌شکنی اوست. او به فرزند خود چندین بار وعده می‌دهد که تاج شاهی را بر سر او بگذارد و خود از سلطنت کناره‌گیری کند، اما هر بار به بهانه‌ای از وفا به این پیمان تن می‌زند. حیطةٔ اصلی این پژوهش نیز خصلت پیمان‌شکنی گشتاسب است. در ادامه با استناد به معتبرترین متون کهن ایرانی و از

طریق اشاره‌هایی به یکی از تأثیرگذارترین ایزدان باستانی (ایزد مهر) و خویشکاری‌های او نشان خواهیم داد که داستان گشتاسب و اسفندیار و خصوصاً جوان‌مرگی اسفندیار، با ایزد مهر و یکی از مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با خویشکاری او، یعنی پیمان و وفاداری به پیمان، در ارتباط است.

۲- موضع راویان و پژوهشگران

داستان رستم و اسفندیار از داستان‌های ماندگار، تأثیرگذار و در عین حال بحث‌برانگیز در حماسه ملی ایرانیان است. در روایت‌های گوناگون این داستان، گاه با موضع‌گیری‌های متفاوتی مواجه می‌شویم. متون گوناگونی که از این داستان یاد کرده‌اند، گاه در اعطای حق به یکی از دو سوی ماجرا و ناراست‌دانستن دیگری، تفاوت‌هایی داشته‌اند. این تفاوت دیدگاه حتی به رستم هم می‌کشد و مسأله اختلاف روایت‌های شاهنامه به میان می‌آید. از بُعد دینی، اسفندیار نماینده ترویج دین زرتشتی به اقصی نقاط کشور است، و رستم پهلوانی است که بر آیین پدران خود می‌ماند (دینوری، ۱۳۸۱: ۵۰) و با اعتراض از دربار گشتاسب روی می‌گرداند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۳-۳۲؛ نیز نک: شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۶). اما این داستان از بُعد دیگری نیز قابل بررسی است: تاج‌دوستی و پیمان‌شکنی گشتاسب و جاه‌طلبی و سلطنت‌خواهی اسفندیار. در روایت‌های متعدد این داستان، نسبت به این دو زاویه نظریات گوناگونی ارائه شده و هریک از راویان در مورد عوامل مؤثر در سرنوشت اسفندیار و انگیزه‌های نبرد او و رستم، دلایلی برشمرده‌اند. برخی حسادت گشتاسب به فرزند را عاملی دانسته‌اند که براساس آن، او اسفندیار را به امید این که کشته شود، به جنگ‌های گوناگون، از جمله جنگ با رستم، می‌فرستاده‌است (طبری، ۱۳۵۲: ۱/ ۶۸۱)؛ برخی دیگر گناهکار این واقعه را خود اسفندیار دانسته‌اند که با غرور و جاه‌طلبی، فکر تصاحب تاج و تخت پدر را در سر می‌پرورانده‌است؛ هرچند گشتاسب نیز با مشورت وزیران خود بر آن می‌شود فرزند را به جنگ رستم بفرستد که اگر کشته شد «چه بهتر!» (انجوی، ۱۳۶۳: ۲۰۶). برخی منابع نیز عامل اصلی مرگ اسفندیار را سرنوشتی دانسته‌اند که از همان نخست، به گواه جاماسب برای او رقم خورده بود (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۳؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۵۲).

این اختلاف نظر به پژوهشگران حوزه ادبیات حماسی نیز راه یافته؛ چنان که برداشت‌های متعددی از داستان کرده‌است و به اشکال گوناگون دربارهٔ هریک از این دو تن - گشتاسب و اسفندیار - به داوری پرداخته‌اند. برخی این اتفاق را تکرار کهن‌الگوی پسرکشی می‌دانند (مختاری، ۱۳۷۹: ۲۳۲) و بر آن‌اند که گشتاسب برای اینکه «شر او [اسفندیار] را دفع کرده باشد» (همایی، ۱۳۵۵: ۳۸)، او را به نبرد با رستم می‌فرستد تا از میان برود. برخی دیگر نیز به پدر و پسر نگاهی دوگانه می‌افکنند و هر دو را در عین ناحق بودن، به حق می‌شمارند (مسکوب، ۱۳۶۹: ۳۰؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۶؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۵۱: ۲۲۴). بعضی از پژوهشگران هم به پیروی از روایات داستان، گناه را بیشتر از تقدیر می‌شمارند تا گشتاسب و یا اسفندیار (ماسه، ۱۳۵۰: ۱۴۸).

چنان که در روایت شاهنامه نیز مشهود است، سرنوشت اسفندیار از آغاز آن بوده‌است که در جوانی، به کام مرگ فرورود. اما چرا تقدیر اسفندیار چنین است که به دست رستم در سیستان کشته شود و چرا گشتاسب پس از آگاهی از تقدیر، اگرچه غمگین می‌شود و قصد تغییر تقدیر را دارد، از جاماسب می‌شنود که از این ناگزیر، گریزی نیست؟ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۲۹۸-۲۹۷). به راستی اگر گشتاسب تاج پادشاهی را به اسفندیار می‌سپرد و او را به سیستان نمی‌فرستاد، آیا باز هم «هوش» اسفندیار بر دست رستم بود؟ به نظر می‌رسد در تقدیری که جاماسب پیش‌گویی کرده، آن‌قدر اطمینان و محتومیت نهفته‌است که گشتاسب راهی جز گردن‌نهادن بدان ندارد. شاید از این روست که فردوسی پس از کشته‌شدن اسفندیار، از زبان پشوتن، بخشی از گناه را به گردن جاماسب می‌اندازد:

بگفت این و رخ سوی جاماسب کرد	که ای شوم بدکیش بی‌راه مرد
ز گیتی ندانی سخن جز دروغ	به کژی گرفتی ز هرکس فروغ
میان کیان دشمنی افکنی	همی این بدان آن بدین برزنی...
تو آموختی شاه را راه کژ	ایا پیر بی‌راه و کوتاه کژ
تو گفتی که هوش یل اسفندیار	بود بر کف رستم نامدار

(همان: ۴۳۰-۴۲۹/۵)

افزون بر بخل و تاج‌دوستی گشتاسب و حسادتش به فرزند، طمع و زیاده‌خواهی اسفندیار و ناگزیری تقدیر، می‌توان دلیل پایه‌ای دیگری را نیز برای مرگ اسفندیار

برشمرد. این دلیل از طریق واکاوی متون کهنی به دست می‌آید که اصلی‌ترین منابع و سرچشمه‌های خلق داستان‌های ملی کهن ما هستند.

۳- ایزد مهر و اهمیت پیمان

فارغ از تمامی آنچه که داستان رستم و اسفندیار را به کشته‌شدن شاهزاده ناکام منتهی می‌کند، می‌توان به نکته مهمی اشاره کرد که نشان می‌دهد یکی از دلایل مرگ اسفندیار - اگر نگوئیم مهم‌ترین عامل مرگ او - پیمان‌شکنی گشتاسب و اجرا نکردن وعده‌اش در واگذاری پادشاهی به اسفندیار است. بنابه این نظر، کردار گشتاسب تقدیر اسفندیار را به‌گونه‌ای پیش برده و رقم زده‌است که او در جوانی و ناکامی توسط رستم به قتل برسد.

در میان راویان داستان رستم و اسفندیار، بلعمی بیان نسبتاً متفاوتی دارد. او ابتدا مطابق با موضع مزدایی، گشتاسب را تقریباً از عیب مبرا می‌داند و تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که «گشتاسب چون آن کارها به دست اسفندیار برآمده بود، از او بترسید» (بلعمی، ۱۳۸۶: ۶۰۹). در تاریخ بلعمی این احتمال و نظر ذکر نمی‌شود که گشتاسب به ناگزیری تقدیر یا برای کوتاه کردن شر اسفندیار، او را به جنگ رستم می‌فرستد، بلکه رستم به صورت یک مشکل واقعی تصویر می‌شود که باید برای دفع آن اقدام شود. در نتیجه، گشتاسب از اسفندیار می‌خواهد با رستم نبرد کند و اسفندیار نیز «به حکم آنکه مردانه بودی و هر رزمی که نام آن بیشتر بودی و با حصول تر، او را هوس بیشتر برخواستی و از ملک و از همه کامی دوست‌تر داشتی، او را اجابت کرد» (همان: ۶۱۰). پس از مرگ اسفندیار نیز گشتاسب به سبب بلایی که بر سر اسفندیار آورده، از خدا می‌ترسد و بر آن می‌شود تا برای جبران عهدشکنی خود، تاج پادشاهی را به بهمن - که در اثر بلعمی برادر اسفندیار دانسته شده‌است - بسپارد و «نیک‌عهدی به جای او راست کند» (همان: ۶۱۱).

طبق روایت بلعمی، گشتاسب می‌هراسد که خداوند او را به سبب وفا نکردن به عهد مجازات کند، از این رو، می‌کوشد تا با اعطای تاج و تخت به بهمن، این پادافره را از خویشتن دور سازد. در اینجا سخن از قاعده‌ای است که براساس آن، در صورتی که پیمانی بسته شود و بدان عمل نگردد، باید در انتظار عواقب و مجازات‌هایی بود. این

قاعده ما را به یاد یکی از مهم‌ترین ایزدان هند و ایرانی می‌اندازد که از وظایف اصلی او پاس‌داری از پیمان‌هاست؛ یعنی ایزد مهر.

در *اوستا* یشتی اختصاصی به نام ایزد مهر موجود است که در آن از صفات، ویژگی‌ها و خویشکاری‌های او یاد می‌شود. او در *مهریشت*، دارنده دشت‌های فراخ (*اوستا*: *مهریشت*، بند ۱، ۳، ۴ و ۵)، دهنده زندگانی نیک و خانواده مطلوب (همان: بند ۳۰) و بخشنده بهروزی، گله و رمه خوانده می‌شود (همان: بند ۶۵). اما در میان ویژگی‌های ایزد مهر، آنچه بیشتر مد نظر ماست، رابطه او با پیمان است: یعنی یکی از مهم‌ترین ارکان اخلاقی مزدیسنا که نیروی سترگ آن همانند نیروی جادویی کلام مقدس (منتره) تصور شده است (آموزگار، ۱۳۷۹: ۹). مهر دو خویشکاری مهم و برجسته دارد: یآوری در جنگ و نظارت بر نگهداری پیمان. او به کسانی که از وی اطاعت می‌کنند، در نبردها یاری می‌رساند و بر آنان که او را خشنود نمی‌کنند، خشم می‌گیرد و در مبارزات شکستشان می‌دهد (*اوستا*: یشت ۱۰، بندهای ۲۱، ۲۶، ۳۷ و ۸۷). همین برخورد درباره نگاه‌دارندگان پیمان و شکنندگان آن نیز صدق می‌کند.

مهر طرفدار کشوری است که پیمان را بیاید و نابودکننده سرزمینی است که پیمان نگاه ندارد (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۱۰۵). او مزد با بخشیدن هزار گوش و ده هزار چشم، هزار قوه ادراک و ده هزار جاسوس، او را مأمور پاس‌داری از عهد و پیمان مردمان کرده است (همان: بندهای ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۱ و ۱۴۳). خصلت پیمان‌پایی مهر حتی در جهان پس از مرگ نیز ادامه دارد. مهر، سروش و رشن، سه ایزدی هستند که در جهان پسین به داوری روان در گذشته می‌پردازند. در این میان، مهر از آن جهت که نگاهبان تمامی پیمان‌ها - حتی پیمان مدت‌زمان برقراری حیات دنیایی و فرارسیدن جهان پسین - بوده است، به بررسی این امر می‌پردازد که آیا پس از پایان یافتن عمر بشر - که آن نیز تحت اندازه و پیمان‌های مقرر است - روان به درستی، به راستی و نیکی پرداخته است یا خیر.

پژوهشگران بر این عقیده‌اند که ویژگی‌های مهر در *مهریشت* و *میتره در ریگ‌ودا* با یکدیگر در تطابق کامل است: «او در واقع تشخص نقش پیمان است. با عنوان پیمان است که او وفاکنندگان به عهد را حفظ می‌کند و پیمان‌شکنان را کیفر می‌دهد. حتی اگر دشمن پیمان را نگاه دارد، مهر با او از در صلح درمی‌آید و حتی اگر دوستی پیمان را

بشکنند، مهر را به خشم می آورد» (تیمه، ۱۳۸۴: ۳۷). در *واژه‌ها* مهر پاس‌دار میثاق و سوگند است و با کمک جاسوسان و خبرگیران همیشه بیدار خود، پایبندی به آن را با کیفر دادن به کسانی که پیمان می‌شکنند و پاداش دادن به آنها که از روی وجدان آن را نگاه می‌دارند، ضمانت می‌کند (آسموسن و دیگران، ۱۳۷۲: ۴۵۹). این خصلت مهر در یکی از بندهای مهریشت نیز آمده است. در آنجا به زرتشت امر می‌شود که هیچ‌گاه هیچ پیمان بسته شده‌ای را نباید بشکنند؛ چه با دوست و چه با دشمن:

ای اسپنتمان! تو نباید مهر و پیمان بشکنی نه آن [پیمانی که] تو با یک دروغ‌پرست و نه آن که تو با یک راست‌پرست بستنی؛ زیرا معاهده با هر دو درست است، خواه دروغ‌پرست و خواه راستی‌پرست (اوستا: یشت ۱۰، بند ۲).

در بند فوق برای اولین بار در *اوستا* با واژه‌های مواجهیم که گاه بحث‌انگیز و گاه شامل‌تر از معنای لغوی خود بوده است؛ واژه «مهر دروج» که زوایای مفهومی آن را در ادامه بحث بیشتر خواهیم گشود.

۴- مهر دروجی، پیمان شکنی

مهر دروج واژه‌ای در بافت دینی مزدایی است که معانی متعدد اما نزدیک به یکدیگر برای آن بر شمرده‌اند. پورداود در *یشت‌های خود* آن را «پیمان شکن» ترجمه کرده و نوشته است: کلمه‌ای که به پیمان شکن ترجمه شد، در متن میثرو دروج آمده است و آن صفتی است به معنی دروغ‌گوینده به مهر و از آن عهد شکن اراده شده است (پورداود، ۲۵۳۶: ۴۲۳).

در دو بند دیگر از مهریشت نیز دو واژه دیگر آمده است که با مهر دروج معنای نزدیکی دارند؛ «میثرو ائو جنگه» (بند ۱۰۴) به معنی نادرست‌گو و فریبنده مهر و «میثرو زیه» (بند ۸۲) به معنی زبان‌رساننده به مهر که پورداود مقصود و مفهوم این دو را نیز «پیمان شکن» و «عهد و میثاق ندان و رسم مهر و وفانشناس» دانسته است (پورداود، ۲۵۳۶: ۴۲۳).

پل تیمه واژه دروج (druj) را در زبان فارسی باستان و اوستایی با واژه دروه (druh) در سنسکریت یکی می‌داند و هر دو را به معنی «دروغ»، «فریفتن» و «آسیب رساندن به واسطه دروغ» می‌شمارد که وقتی با میتره (خنثی) به معنی «پیمان» مجتمع می‌شود، معنی «شکستن پیمان» می‌دهد. «miθrəm jam» یا «miθrəm druǰ» یعنی اینکه

«شخص با شکستن پیمان نشان دهد آنچه در آغاز تعهد کرده دروغ بوده» یا «به دروغ گشته است» (تیمه، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳).

از آنچه گفته شد می‌توان چنین استنباط کرد که مهردروج به معنای پیمان شکن و پیرو دروغ در مقابل عهد و میثاق است. در یک سوی مفهوم مهردروج، پیمان وجود دارد و در سوی دیگر، دروغ. شاید یادآوری این نکته بی‌راه نباشد که راستی تا چه پایه در ایران باستان اهمیت داشته و دروغ تا چه میزان دشمن داشته می‌شده است. برای نمونه در عبارات زیر از روایت پهلوی، هم شایستگی و اعتبار راستی پیش چشم می‌آید و هم بی‌ارجی و نکوهیدگی دروغ:

این نیز پیداست که هرمزد به زرتشت گفت که: «این پنج چیز را نیکوتر آفریدم: خورشید...، تن جم...، هنگامی که باران شده باشد، آب به مرغزار نشسته باشد و آفتاب بر آن افتد، مهر دارنده چرگاه‌های فراخ که به کشور رسد، در کشور پیمان‌داری کند، و آتش سرخ سوزان... و من از آن پنج چیز، پس این چیز را نیکوتر و بایسته‌تر آفریدم: کسی را که آگاهانه و با دانش، چیز راست گوید. این پنج چیز را زشت‌تر دیدم... پس از آن همه، بر چشم من این چیز زشت‌تر باشد که کسی آگاهانه دروغ گفت (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: بند ۱۰).

نگاه داشتن پیمان و وفاداری به عهد در ایران باستان اهمیتی چشمگیر داشته است؛ به گونه‌ای که حتی اهریمن نابکار نیز چون در ابتدای آفرینش پیمان می‌بندد، توانایی آن را ندارد که از آن سر بتابد (آموزگار، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۱). در دین باستان، برای مهردروجان مجازات‌های سختی در نظر گرفته شده که برخی از آنها را ارداویراف در مکاشفات خود دیده است:

دیدم روان مردی که با مهمیز آزاردهنده و تیر و سنگ و تبرزین همی‌سپردند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد به سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن مرد بدکار است که به گیتی پیمان دروغ بس کرد، و پیمان شکست. با پاکان و با بدکاران؛ چه هر دو پیمان است هم با پاکان و هم با بدکاران (اردویراف‌نامه، ۱۳۴۲: فرگرد ۵۲).

۵- پیمان شکنی گشتاسب و پادافره آن

گشتاسب در شاهنامه، سابقه‌ای طولانی در بی‌تعهدی به پیمان‌ها و عهدهای خود دارد. او در موقعیت‌های مختلفی که دچار مشکل می‌شود، هر بار از اسفندیار درخواست کمک می‌کند و هر بار با او پیمان می‌بندد و سوگند یاد می‌کند که اگر شاه و ایرانیان را از

مه‌لکه پیش رو رهایی بخشد، در اولین فرصت تاج و تخت پادشاهی را به وی عطا کند. طبق تمامی نسخ شاهنامه فردوسی، گشتاسب پنج‌بار پیمان می‌بندد و سوگند یاد می‌کند که تاج و تخت را به اسفندیار بدهد. نکته شایان توجه آن است که گشتاسب پیمان‌های خود را فراموش نمی‌کند و آنها را آگاهانه مورد بی‌توجهی قرار می‌دهد. نخستین باری که گشتاسب عهد می‌کند تاج و تخت را به اسفندیار ببخشد و خود کنج عزلت گزیند، هنگامی است که در نبرد با لشکریان ارجاسب، زیر به خواری کشته شده‌است؛ در حالی که اسفندیار در صحنه حاضر نیست، شاه به سپاه می‌گوید که هر کس داوطلب شود و کین زیر را از دشمن بستاند، دخترش همای را به پاداش به همسری او می‌دهد (یادگار زیران، ۱۳۷۴: ۷۲):

پذیرفتم اندر خدای جهان	پذیرفتن راستان و مه‌ان
که هر کز میانه نهد پیش پای	مر او را دهم دخترم را همای
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۱۳۴-۱۳۵)

هیچ‌کس از سپاهیان برای این کار به پیش نمی‌تازد، تا اینکه خبر به اسفندیار می‌رسد و او به بازخواستن کین زیر می‌شتابد. اولین پیمان گشتاسب در این صحنه صورت می‌گیرد:

به دین خدای گو اسفندیار	به جان زیر آن گرامی‌سوار
پذیرفتم اندر آن شاه پیر	که گر بخت نیکم بود دستگیر
که چون بازگردم از این رزم‌گاه	به اسفندیارم دهم تاج و گاه
	(همان، ۱۳۷/ ۵: ۱۳۶-۱۳۷)

اسفندیار با بیدرفش، کشنده زیر، به جنگ می‌پردازد و او را از پای درمی‌آورد، اما گشتاسب تنها به نیمی از پیمان خود وفا می‌کند؛ او همای را به اسفندیار می‌دهد (همان: ۱۵۰/ ۵)، اما هیچ سخنی از اعطای پادشاهی به میان نمی‌آورد.

اولین نشانه‌های پیمان‌شکنی محتاطانه‌تر است؛ گشتاسب در یکی از دیدارهایش با پسر، او را به تبلیغ و گسترش دین بهی فرمان می‌دهد و در حاشیه می‌گوید که هنوزت هنگام گاه نیست (همان: ۱۳/ ۵). اما پس از آن، تعهد و دینی که بر گردن شاه سنگینی می‌کند، در فرافکنی‌های گاه و بی‌گاه او نمایان می‌شود. وقتی قرار است اسفندیار به جرم سلطنت‌طلبی و بر اثر بدگویی‌های گرزم به بند کشیده شود، گشتاسب باز ماجرای تاج و

تخت را مرور می کند، اما این بار با زاویه دیدی متفاوت. گویی شاه خود مدام با پیمان خود و لزوم آیینی و اخلاقی ادای آن در کلنجار است که خود بی مقدمه و به صورت های گوناگون از آن یاد می کند:

ندارد پدر جز یکی تاج و تخت	نشسته به ایوان، نگهبان رخت ...
ز بهر یکی تاج و افسر پسر	تن باب را دور خواهد ز سر ...
گزینانش گفتند کای شهریار	نیاید خود این هرگز اندر شمار
پدر زنده و پور جویای گاه	از این خام تر نیز کاری مخواه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵ / ۱۶۷-۱۶۶)

سرانجام اسفندیار به جرم پیمان پدر - که البته تا آن زمان هرگز آن را طلب نکرده است - به بند کشیده می شود.

گشتاسب در تنگنایی دیگر به پیمان اعطای پادشاهی متوسل می شود و عهد می بندد که اگر اسفندیار به یاری او در نبرد با ارجاسب بپیوندد، به عهد خود وفا می کند. شاه برای سخن خود یزدان و جاماسب را نیز گواه می گیرد تا سوگند را محکم تر کند:

کنون گر بیایی دل از کینه پاک	سر دشمنان اندر آری به خاک...
چو آبی سپارم تو را تاج و گنج	ز چیزی که من گرد کردم به رنج
بدین گفته یزدان گویای من است	و جاماسب کاو رهنمای من است

(همان: ۵ / ۱۹۱)

پس از آزادی اسفندیار نیز، هنگامی که پادشاه و شاهزاده با یکدیگر مواجه می شوند، گشتاسب مجدداً پیمان و سوگند خود را در مقابل اسفندیار مرور می کند:

پذیرفتم از کردگار جهان	شناسنده آشکار و نهان
که چون من شوم شاد و پیروزبخت	سپارم تو را کشور و تاج و تخت
پرستشگی بس کنم زین جهان	سپارم تو را تاج و تخت مهان

(همان: ۵ / ۲۰۴)

پس از نبرد با ارجاسب و گریختن او وقتی اسفندیار، با پدر بر سر مسائل پیش رو به رایزنی می پردازد، پدر در بند بودن خواهران اسفندیار را متذکر می شود و برای بار پنجم پیمان خود را تجدید می کند که اگر اسفندیار به توران رود و خواهران را از بند ارجاسب رها سازد و به سلامت به ایران بازگردد، او را به پادشاهی کشور منصوب می کند:

پس‌ذیرفتم از کردگار بلند
به مردی شوی در دم ازدها،
سپارم تو را تاج شاهنشاهی
همان گنج بی‌رنج و تخت مهی
که گر تو به توران شوی بی‌گزند،
کنی خواهران را ز ترکان رها،
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۲۱۷)

چنان‌که در داستان پیدا و در روایت‌ها مشهور است، در نهایت گشتاسب به پیمان خود عمل نمی‌کند و پس از آنکه از جاماسب می‌شنود که تقدیر مرگ اسفندیار را در سیستان رقم زده‌است، وی را به بهانه بستن دست رستم به سرزمین او می‌فرستد تا کشته شود.

یکی از کرامت‌های ایزد مهر به پیروان و دوستداران خود فرزندبخشی است. در چند قسمت از مهریشت به این خصلت اشاره شده‌است. در بند سوم مهریشت، فروهرهای نیک تحت امر مهر، پاداشی که به پیروان مهر و پایبندان به پیمان می‌بخشند آن است که به آنان فرزندان نیکو عطا می‌کنند:

فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان، فرزندان کوشا دهند به کسی که به مهر دروغ نگوید
(پیمان نشکنند) (اوستا: یشت ۱۰، بند ۳)

در شصت‌وپنجمین بند مهریشت نیز یکی از خویشکاری‌های مهر چنین برشمرده می‌شود که به پیروان خویش و به کسانی که به پیمان خود عمل می‌کنند، فرزند پسر عطا می‌کند:

در میان چالاکان، چالاک‌ترین؛ در میان وفاشناسان (پیمان‌شناسان)، وفاشناس‌ترین؛ در میان دلیران، دلیرترین؛ در میان زبان‌آوران، زبان‌آورترین؛ در میان گشایش‌دهندگان، گشایش‌دهنده‌ترین است. کسی که گله و رمه بخشد، کسی که شهریاری بخشد، کسی که پسران بخشد... (همان: بند ۶۵)

همان‌طور که یکی از نقش‌ها و توانایی‌های با اهمیت ایزد مهر عطای فرزندان نیکو به وفاکنندگان عهد و پیمان است، در صورت شکست پیمان و اطاعت نکردن دستورات مهر نیز او می‌تواند فرزندان نیکوی آنها را بستاند. این خویشکاری مهر خصوصاً در بند ۱۱۰ و ۱۱۱ مهریشت، به صراحت در مورد پادشاهانی ذکر شده‌است که مهر دروجان را مجازات نمی‌کنند، در نتیجه شایسته آن می‌شوند که ایزد مهر برایشان ناخوشی و مرگ به ارمغان آورد و فرزندان نیکویی را که به آنها عطا کرده، باز پس گیرد.

گشتاسب پادشاه ایران است و وظیفه او به پیروی از ایزد مهر، حفاظت از پیمان‌ها و مجازات مهردروجان (پیمان‌شکنان) است، اما خود پیمانی را که بارها با پسر بسته، شکسته است. اگر او خود به مجازات خود نمی‌پردازد، یا دست‌کم به پیمان خود وفا نمی‌کند، در زمره پادشاهانی قرار می‌گیرد که در مهریشت از آنها یاد شده و به دلیل مجازات نکردن مهردروجان محکوم می‌شوند که ایزد مهر «فرزند برآزنده» آنان را به هلاکت رساند. مرگ اسفندیار پس از پیمان بستن‌ها و شکستن‌های متوالی گشتاسب رخ می‌دهد. هنگامی نیز که جاماسب تقدیر اسفندیار را با گشتاسب در میان می‌گذارد، تأکید می‌کند که این تقدیر اوست و هیچ گریزی از آن نیست. با دیدگاه منطق ممکن است این نظر مطرح شود که گشتاسب می‌توانست اسفندیار را به سیستان نفرستد تا به دست رستم کشته نشود - مسأله‌ای که شاهنامه نیز تا حدی بدان اشاره کرده است (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۴۳۰-۴۲۹) - اما با یادآوری نقش گریزناپذیری که تقدیر در حماسه ملی ایران ایفا می‌کند، می‌توان گفت جاماسب سرنوشت پیمان‌شکنی گشتاسب را در پیشانی اسفندیار دیده و بیان کرده است. بازگشت این تقدیر میسر نیست، چون گشتاسب پیش از آن بارها پیمان خود را شکسته و «مهردروج» شده است. بنابراین چنان که جاماسب به پادشاه می‌گوید:

بباشد همه بودنی بی‌گمان نجسته ست از او مرد دانا زمان
(همان: ۵/ ۲۹۸)

چند بیت هم در انتهای داستان رستم و اسفندیار هست که اگرچه جنبه عاطفی آن غلبه دارد، گریزی نیز به عاملیت مهردروجی پدر در کشتن اسفندیار به شمار می‌رود. اسفندیار در واپسین لحظه پیش از مرگ، سخنی می‌گوید و درمی‌گذرد:

بگفت این و برزد یکی تیزدم که بر من ز گشتاسب آمد ستم
هم آن‌گه برفت از تنش جان پاک تنش خسته افکنده بر تیره‌خاک
(همان: ۵/ ۴۲۳)

سخن اسفندیار می‌تواند بدان معنا باشد که کوتاهی‌های متناوب پدر در عمل به وعده خود، «زمان» (تقدیر/ مرگ) را به گونه‌ای به پیش برده است که جان اسفندیار در جوانی به ناکام ستانده شود.

پیش از این نیز هنگامی که اسفندیار با تیر رستم بر زمین می افتد، رستم را دلداری می دهد و می گوید که او در مرگش نقشی نداشته، بلکه پدر باعث کشتن پسر شده است:

بھانه تو بودی پدر بد زمان نه رستم، نه سیمرغ و تیر و کمان
(همان: ۵/ ۴۱۹)

بارقه دیگری که برجسته تر از دو شاهد پیشین به پادافره بودن قتل اسفندیار اشاره می کند، ابیاتی است که طی آن پشوتن در دیدار با گشتاسب، او را سرزنش می کند که خود عامل مرگ پسر بوده و «پادافره ایزدی» گریبان گیر او شده است (همان: ۵/ ۴۲۹). اشاره پشوتن به «برگشتن بخت» گشتاسب و «پادافره ایزدی» او، نشان دهنده مجازات مهردروجی گشتاسب است که در لایه های متأخرتر حماسه ملی پنهان شده و به شکلی درآمده است که در نگاه سطحی تر، نخست پنداشته شود که اسفندیار فدای تاج دوستی پدر شده است.

۶- نتیجه گیری

در بررسی نقش باورهای اساطیری در داستان رستم و اسفندیار، نمی توان سایه تأثیر گذار مهم ترین خویشکاری ایزد مهر را نادیده انگاشت. بر این اساس، در وقایع زندگانی اسفندیار، باور مبتنی بر اهمیت نگاه داشتن پیمان حضوری مکرر دارد و یکی از عوامل مهم در شکل گیری سرنوشت نهایی اسفندیار نیز پادافره پیمان شکنی است. بر اساس شاهنامه، گشتاسب پنج بار با اسفندیار عهد می کند که در صورت ادای شرایط تعیین شده، مسند پادشاهی را به او واگذار کند، اما هر بار با بهانه ای سوگند و پیمان خویش را می شکنند. چنین کرداری از نظر مهر که «پاسبانی فریفته نشدنی» است، دور نمی ماند و طبق خویشکاری ازلی خود، با او که «مهردروج» و پیمان شکن است، به مقابله می پردازد. مجازات گشتاسب آن است که فرزندش اسفندیار در جوانی از او ستانده شود؛ اتفاقی که در داستان با کشته شدن اسفندیار به دست رستم باز نموده می شود.

منابع

- آسموسن، جی. پی؛ بار، کای؛ بویس، مری (۱۳۷۲)، *دیانت زرتشتی*، ترجمه فریدون وهومن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۹)، «پیمان»، *بخارا*، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۸-۱۷.
- ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنا* (۱۳۴۲)، ترجمه رحیم عفیفی، مشهد: [بی‌نا].
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۱)، *داستان داستان‌ها: رستم و اسفندیار در شاهنامه*، تهران: انجمن آثار ملی.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *مردم و فردوسی*، تهران: سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، مرکز فرهنگ مردم.
- اوستا* (۱۳۷۹)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید.
- بلعمی، محمدبن محمد (۱۳۸۶)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: هرمس.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۷)، *ویسپرد (آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه)*، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۲۵۳۶)، *یشت‌ها*، ج ۱، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- تاریخ سیستان* (۱۳۱۴)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: زوار.
- تیمه، پل (۱۳۸۴)، «مفهوم میتره در معتقدات آریایی»، *مهر در ایران و هند باستان*، ترجمه احمدرضا قائم‌مقامی، ویرایش بابک عالیخانی، تهران: ققنوس، صص ۲۵-۵۶.
- دینوری، احمدبن داود (۱۳۸۱)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- روایت پهلوی* (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، همراه با مباحثی در آیین مهر*، تهران: میترا.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۲)، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عفیفی، رحیم (۱۳۸۳)، *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، ج ۵، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۹)، *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، ج ۶، تهران: سمت.

ماسه، هانزی (۱۳۵۰)، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز: دانشگاه تبریز.
مجموعه التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
مختاری، محمد (۱۳۷۹)، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: توس.
مسکوب، شاهرخ (۱۳۶۹)، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران: امیرکبیر.
همایی، جلال‌الدین (۲۵۳۵)، شاهنامه فردوسی شاهکار سخنوری و سخنرانی، تهران: دفتر انتشارات رادیو تلویزیون ملی ایران.
یادگار زریران (۱۳۷۴)، ترجمه فارسی و آوانویسی و سنجش آن با شاهنامه از دکتر یحیی ماهیار نوابی، تهران: اساطیر.